حضرت امام سپس به روایات عمر بن حنظله و ابی خدیجه اشاره می‌کنند و می‌فرمایند:

«ومنها: إطلاق صدر مقبولة عمر بن حنظلة وإطلاق مشهورة أبی خدیجة.

وتقریب الدلالة أن یقال: إنّ الظاهر من صدرها وذیلها شمولها للشبهات الحکمیّة، فیؤخذ بإطلاقها فی غیر مورد واحد متعرّض له؛ وهو صورة اختلاف الحَکَمین، وکذا المشهورة تشملها بإطلاقها.

فإذا دلّتا علی نفوذ حکم الفقیه فیها، تدلّان علی اعتبار فتواه فی باب فصل الخصومات، وإلّا فلا یعقل إنفاذه بدونه، ویفهم نفوذ فتواه وحجّیتها فی غیره؛ إمّا بإلغاء الخصوصیّة عرفاً، أو بدعوی تنقیح المناط.

أو یقال: إنّ الظاهر من قوله: «فإذا حکم بحکمنا» إلغاء احتمال الخلاف من فتوی الفقیه؛ إذ لیس المراد منه «أنّه إذا علمتم أنّه حکم بحکمنا» بل المراد «أنّه إذا حکم بحکمنا بحسب نظره ورأیه» فجعل نظره طریقاً إلی حکمهم.»[1]

توضیح:

۱. مقبوله عمر بن حنظله:

«مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ صَفْوَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَیْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ ع عَنْ رَجُلَیْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا یَکُونُ بَیْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِی دَیْنٍ أَوْ مِیرَاثٍ فَتَحَاکَمَا إِلَی السُّلْطَانِ أَوْ إِلَی الْقُضَاةِ أَ یَحِلُّ ذَلِکَ فَقَالَ مَنْ تَحَاکَمَ إِلَی الطَّاغُوتِ فَحَکَمَ لَهُ فَإِنَّمَا یَأْخُذُ سُحْتاً وَ إِنْ کَانَ حَقُّهُ ثَابِتاً لِأَنَّهُ أَخَذَ بِحُکْمِ الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللّهُ أَنْ یُکْفَرَ بِهِ قُلْتُ کَیْفَ یَصْنَعَانِ قَالَ انْظُرُوا إِلَی مَنْ کَانَ مِنْکُمْ قَدْ رَوَی حَدِیثَنَا وَ نَظَرَ فِی حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْکَامَنَا فَارْضَوْا بِهِ حَکَماً فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِماً فَإِذَا حَکَمَ بِحُکْمِنَا فَلَمْ یَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُکْمِ اللّهِ قَدِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَیْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَیْنَا الرَّادُّ عَلَی اللّهِ وَ هُوَ عَلَی حَدِّ الشِّرْکِ بِاللّهِ.»[2]

۲. مشهوره ابی خدیجه:

«الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی خَدِیجَةَ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ ع إِیَّاکُمْ أَنْ یُحَاکِمَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً إِلَی أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَکِنِ انْظُرُوا إِلَی رَجُلٍ مِنْکُمْ یَعْلَمُ شَیْئاً مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَیْنَکُمْ فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِیاً فَتَحَاکَمُوا إِلَیْهِ.»[3]

۳. روایات اگرچه در مورد تحاکم است ولی اطلاق آن در همه شبهات حکمیه قابل اخذ است

---

[1] . همان، ص۹۷

۲ . الکافی (ط - الإسلامیة)، ج۷، ص۴۱۲

۳ . همان

۴. و وقتی حکم فقیه نافذ است، فتوای او هم نافذ است (یا با الغاء خصوصیت و یا با تنقیح مناط)

۵. یا بگوییم وقتی حضرت می‌فرماید «اذا حکم بحکمنا»، حکم فقیه را حکم معصوم قرار می‌دهد.

حضرت امام سپس بر این استدلال هم ایراد وارد می‌کنند:

«ولکن یرد علیه :أنّ إلغاء الخصوصیّة عرفاً ممنوع؛ ضرورة تحقّق خصوصیّة زائدة فی باب الحکومة، ربّما تکون بنظر العرف دخیلة فیها؛ وهی رفع الخصومة بین المتخاصمین، وهو لا یمکن نوعاً إلّابحکم الحاکم النافذ، وهذا أمر مرغوب فیه، لایمکن فیه الاحتیاط، ولاتتّفق فیه المصالحة نوعاً.

وأمّا العمل بقول الفقیه فربّما لا یکون مطلوباً، ویکون المطلوب درک الواقع بالاحتیاط، أو الأخذ بأحوط الأقوال مع تعذّر الاحتیاط التامّ، فدعوی أنّ العرف یفهم من المقبولة وأمثالها حجّیة الفتوی، لا تخلو من مجازفة، وأوضح فساداً من ذلک دعوی تنقیح المناط القطعیّ.

وأمّا قوله: إذا حکم بحکمنا

لو سلّم إشعاره بإلغاء احتمال الخلاف، فإنّما هو فی باب الحکومة، فلابدّ فی التسریة إلی باب الفتوی من دلیل، وهو مفقود.

فالإنصاف :عدم جواز التمسّک بأمثال المقبولة للتقلید رأساً، فکما لا یجوز التمسّک بصدرها علی جواز تقلید المفضول، لا یجوز ببعض فقرات ذیلها علی وجوب تقلید الأعلم، لدی مخالفة قوله مع غیره.»[1]

توضیح:

۱. الغاء خصوصیت صحیح نیست چرا که در حکومت، احتیاط راه ندارد و باید رفع خصومت شود در حالیکه در فتوی، چه بسا بگوییم احتیاط و درک واقع بهتر است (و اگر احتیاط تام ممکن نیست به احوط اقوال عمل کنیم)

۲. همچنین تنقیح مناط هم ممکن نیست (به همین جهت)

۳. «تنزیل حکم فقیه به منزله حکم امام معصوم (ع)» هم (اگر پذیرفته شود)، در باب حکومت است.

۴. و لذا روایت مقبوله اصلاً برای اثبات اصل تقلید هم کافی نیست و ذیل آن نیز برای تقلید اعلم دلالت ندارد (چرا که مربوط به حکومت است)

[1] . الاجتهاد و التقلید، ص۹۸

ما می‌گوییم:

۱. مرحوم شیخ، علاوه بر اولویت (و تنقیح مناط و تنزیل) نحوه استدلال به روایت عمر بن حنظله را چنین نیز برمی‌شمارد:

«و وجه الاستدلال بها علی التقلید: إمّا لأنّ قبول الحکم یستلزم قبول الفتوی بالإجماع المرکّب أو بالأولویّة کما قیل، فتأمّل.

أو لأنّ الترافع قد یکون من جهة اختلاف المتحاکمین فی حکم اللّه (تعالی) فیکون قبول الحکم حینئذ متوقّفا علی اعتبار فتواه فی بیان الحکم الشرعی؛ إذ لو لا ذلک لما حصل فصل للخصومة و هو واضح.»[1]

۲. اما روایت عمر بن حنظله را شاید اصلاً نتوان دلیل برای «جواز تقلید از مفضول» دانست چراکه:

این روایت بعد از اینکه «فقیه را حاکم جعل می‌کند»، در پاسخ به سوال راوی که می‌پرسد اگر دو فقیه با هم اختلاف کردند، چه کنیم، حجیت را برای «افقه» ثابت می‌کند (در این باره سخن خواهیم گفت)

۳. اضف الی ذلک آنکه ممکن است بگوییم روایت عمر بن حنظله دارای اطلاق نیست چرا که روایت اصلاً در مقام بیان آن است که شیعیان به حکام جور مراجعه نکنند و در مقام بیان ویژگی‌های فقیه شیعه نیست.

۴. آنچه گفته شد درباره روایات ابی خدیجه هم قابل طرح است.

[1]. مطارح الانظار، ج۲، ص۶۰۴